

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

سیدموسی عثمان هستی

۰۴ سپتمبر ۲۰۱۱



## قلم طنز مانند تفنگ چرهی است

ببخش استاد مرا با آن بزرگی

هدف نبودم را از چنگال گرگی

بود این عادت و بدبختی طنز

که طنز نویسی و خوانند، کنز

نوشته دوم استاد خالق داد پغمانی را با یک عالم شوق و علاقه خواندم تا اگر بتوانم از سبک به خصوص استاد در پیکر تراشی طنز استفاده کنم.

وقتیکه چشمم به نام استاد می افتد چهره آصف جان پغمانی که قبل از این که مریضی گریبان آن مغز متفکر را ضربه بزند و تازه از آلمان آمده بود گاه گاهی سری به زندان می زد. چند آلو و سیبی در دستمال با خود می آورد یک ساعتی می نشست. می گفت فلان روز می آیم چیزی کار ندارید؟ با تبسم خاصی که داشت خدا حافظی می کرد. آن مرد بزرگوار که با تأسف کمتر کسی او را درک نمود، زیرا برخی از کارها و انتقادهایش از سیستم در زندگانی روزمره آن قدر عمیق بود که برای درک آن می بایست سالها نزد استاد زانو زد و شاگردی کرد تا به رمز آن برخورد پی برد، برخوردی که در ظاهر طنز جلو می نمود اما در باطن شدیدترین انتقاد از سیستم بود، حال وقتی نوشته های استاد خالق داد را می خوانم خود را در دریای عمیقی می یابم که با وجود تمام عمق، چنان موج است که باید با احتیاط به آن پرداخت تا نکند امواج متلاطم درونی و عمق بنیادین آن نادیده انگاشته شود.

نوشته استاد خالق داد مرا به یاد روزی انداخت که آن یادآوری از آن به خاطر نبودن "پائیز" امروز درپهلوی ما برابم سخت تمام شد.

روزی من به پائیزحنیفی از ولایت بغلان نامه فرستاده بودم پائیز که عادت داشت هیچ نامه را بی جواب نماند در حالی که پول قیمت تکت پوستی هم برشانه اقتصادی وی گرانی می کرد، فشاراقتصادی را می پذیرفت. یک نوع پاکت خط توسط وزارت مخابرات فروخته می شد که هم در آن خط نوشته می شد و هم پاکتی بود که تکت مخابراتی نمی خورد فکر میکنم "ایروگرام" نامیده می شد. پائیز حنیفی از آن برای خط نویسی استفاده می نمود. این بار خلاف معمول جوابم را نداد. من به شوخی از همان پاکت ها خریدم. به یادم نیست که چنددانه بود، همه را در پاکت دیگری گذاشتم و به آدرس پوستی پائیزحنیفی ارسال کردم. دیدم که باز هم جواب مرا نگفت. در حالیکه تعجب کرده بودم و چنین توقعی از وی نداشتم، طنزی در روزنامه اتحاد بغلان نوشتم، که لابه لای نوشته از این حرفها پُر بود که از این بیشتر احمق تر کسی را می شناسید که هم خط به دوست خود بنویسد و هم چند پاکت خط به دوست خود ارسال کند تا مگر دوستش دوباره جواب خط او را نوشته و ارسال نماید. خلص طنز همین بود این بار به خاطری که پائیزحنیفی نگوید که نامه توبه دست من نرسیده نوشته طنزی خود را از اخبار قیچی زدم (کتنگ). جریان را به روانشاد شهلا جیلانی نوشتم و طنز قیچی زده را در بین آن نامه گذاشته به رادیوکابل ارسال کردم. شهلا که نوشته و خط می خواند دسته چاقوی شوخی وی با به دست آوردن خط و طنز استخوانی شده به دیدن استاد طنز پائیز می رود و او را هر قدر که تحرک می کند قلم زبان شق خود را از بین جیب نمی کشد.

بالاخره مجبورش می کند بگوید چرا ناراحت است. پائیز که تکیه کلامش بود می گوید بگذار که در آتش خود کباب شوم. شهلا می گوید، من می دانم از کدام شوخی بی مزه موسی ناراحت شدی. پائیزحنیفی که کلمه بی مزه را می شنود، خنده کرده می گوید: طرز نوشته موسی و عادت او این است که اول از اینجا و آنجا شروع می کند خواننده را مصروف می سازد به خاطر خوشی جانب مقابل پشت و پهلوی وی را بانر می و چربی قلم مالش می دهد و در عین مالش یک چندک نازمانند نوک خار می گیرد در خط خود این نوع حرکت از اوسر زده بگذار بیاید در این قسمت به سوالهای من جواب بگوید

شهلا ی روان شاد جریان را به من نوشت با وجودیکه از کابل تا بغلان در آن زمان از تنگی شکاری و کوتل شبر سه روز راه بود قلب هندوکش سوراخ نشده بود. من سوار یک تانک شدم که آن را بادی زده بودند تانک تیل مانند قبر در درون بادی موتر قرار داشت که هر طرف آن می نشستیم آدم مانند سیماب خود گرفته نمی توانست به یک عالم جانکنی به کابل رسیدم عذر پائیز کردم.

روح مطلب این است که نوشته دوم استاد خالق داد پغمانی را در پورتال وزین "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" خواندم دیدم که استاد خالق داد با چرب و مساز قلمی قلنج های سایت هائی که خود را یکسروگردن بالا تر از دیگر سایت ها فکر می کنند چنان بامهارت قلم طنزی خود گرفته که کمتر طنز نویسان به این سبک نوشته اند استاد در ظاهر نوک ناخون خار مانند قلم خود را به جان پورتال وزین "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" آهسته آهسته فشار داده مگر در حقیقت یک مقایسه با سایت های تجاری و خود فروخته نموده است.

عمر استاد خالق دادخان پغمانی دراز قلمش سرسبز و بهاری باد و روان پائیزحنیفی هم شاد.

استاد خالق داد در نوشته خود با وجودی که پشت و پهلوی قلم مرا مساز نرم داده بود نوک خاری هم فرو برده بود. استاد عزیز شما از من بهتر می دانید که طنز نویسی هر قدر کوشش کند که طرف مقابل قلم آزرده نشود در حالیکه نیت نویسنده طنز محب آمیز باشد چون عادت به مرگ طنز است که جانب مقابل فکر می کند طنز نویسی موج پرتلاطم مرا

ندیده اشاره بر حباب سرموج کرده سوگند به قلم می خورم که یادآوری من در قسمت توانمندی استاد طنز و شاگردخواندم صادقانه بوده نه طبق مقوله مساز قلمی .